



کنیم بفهمیم واقعاً چه کسی هستیم تا بتوانیم زندگی اصیل تری داشته باشیم.»

گراسکوپ زبان روسی می خواند، یکی، دو سالی در لنینگراد زندگی می کند، در محله ای که راسکولنیکف به استیصال و عجز می رسد و تصمیم به قتل پیرزن رباخوار می گیرد، گشت وگذار می کند و دوستانش را از دختر و پسرهای روس انتخاب می کند؛ آدم هایی که تجربه ی زیسته شان فرستگ ها از تجربه ی زندگی او فاصله داشت: «وقتی یخچال کسی را باز می کردی تقریباً بروت بود. آخر آن سال وقتی برگشتم انگلستان خانه ی پدر و مادرم، بدون این که فکر کنم، رفتم از یخچال شیر بردارم که چای درست کنم. وقتی در یخچال را باز کردم، از دیدن قفسه های پُر یخچال شوکه شدم و زدم زیر گریه.» یا: «من دو دهه در بریتانیا زندگی کرده بودم، بدون آن که کسی را بشناسم که دست به خودکشی زده باشند. دو هفته نشده بود که در روسیه بودم و یکی از آدم هایی که می شناختم، خودش را کشته بود.» سوتالنا الکسیویچ، برنده ی بلاروسی جایزه ی نوبل، کتابی دارد با عنوان «شیدای مرگ»، درباره ی شروع زنجیره ی خودکشی ها در روسیه در همان حول وحوش زمانی بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی. به نظر او، زندگی برای آدم های زیادی بیش از اندازه بی ثبات و آشفته شد و آن ها دیگر نمی توانستند آن را تاب بیاورند. همین طور آدم های زیادی حس می کردند درگیر پروژه ی کمونیسم بودند و شکست آن ایدئولوژی برای شان به نوعی نماد شکست شخصی بود: «چه معنایی داشت زنی که می شناختم، درست همین که به روسیه رسیدم، خودش را کشت؟ چرا باید آن موقع می مرد و چرا من هنوز زنده ام؟ جواب به این سوال ها در «دکتر ژواگو» بسیار خشن است. احتمالاً پاسترناک می خواست رمانی انتقادی بنویسد، اما همچنان بتواند چاپ و خوانده شود. یا احتمالاً مثل دکتر ژواگو به رژیم، حسی دوگانه داشت: او می توانست دیدگاه کارگرها را درک کند، در عین حال این راه می توانست متوجه شود که کل ماجرا به خطا رفته است. تقدیر است. شانس محض است. چطور در زندگی با آن کنار می آیی؟ به زندگی ادامه می دهی، حتی اگر معنایش این باشد که گاهی وقت ها بی کفایت اید، به آدم هایی خیانت می کنید که دوست شان دارید یا از زیر بار مسئولیت شانه خالی می کنید. تنها راه، ادامه دادن است.»

ادامه دادن همان طور که آن آخمتاوا ادامه داد: باوجود آزارهای حرفه ای، شکنجه های روانی و طرد شدن از طرف حکومت، آخمتاوا تا ۷۶ سالگی زنده ماند؛ نهنها بیش از بسیاری از هم نسلاش عمر کرد، بلکه از استالین هم بیشتر عمر کرد. هرگز هم دست از نوشتن نکشید. هرگز هم دست از تلاش برای تغییر برنداشت. از همه فوق العاده تر شاید این که هرگز ناامید نشد. نویسنده های محدودی بوده اند که مانند ر چنین شاعرانه و دقیق توصیف کرده باشند: «در سال های وحشتناک دوره ی ترس و وحشت، ۱۷ ماه را در صفی بیرون از زندانی در لنینگراد گذراندم. روزی کسی میان جمعیت من را شناخت. زنی پشتم ایستاده بود که لب هایش بر اثر سرما کبود شده بودند و البته تا آن موقع مرا هم نشنیده بود. زن با همان حال کر ختی که همه مان دچارش بودیم، پیچچ کنار پرسید (آن جا همه درگوشی حرف می زدند): می توانی این ماجرا را توصیف کنی؟ و گفتم: می توانم. سپس چیزی شبیه به لبخندی گذر از آنچه زمانی صورتش بود، گذشت.» این شروع مجموعه شعرهای «مرثیه ی» آخمتاواست، در باره ی تجربه ی زنانی که انتظار می کشیدند از بستگان شان که در دهه ی ۱۹۳۰ دستگیر شده بودند، خبری بگیرند. او صدای زمانه ای است که هیچ کس نمی خواست حرف بزند. به قول آخمتاوا: «من آن جا بودم، و چنهم بود.»

ویو گراسکوپ در «آنا کارنینا مشکل گشا»، از آن چنهم به زندگی امروز نقب می زند تا به ما آدم های شبیه به خودش که عاشق ادبیات هم هستیم و بالا و پایین زندگی را تاب نمی آوریم، یادآوری کند که دوباره و چندباره رمان بخوانیم، کلاسیک های روس را بخوانیم و در س زندگی بگیریم و افت وخیز زندگی را هم زیاد جدی نگیریم.

با چیزی است که در بطن یک کشور نیز او را آزار داده است و حال می خواهد در داستان هایش آن ها را به تصویر بکشد. داستان ها بسیار کوتاه هستند و به همین دلیل پردازش و شخصیت پردازی کم دیده می شود و روایت سریع اتفاق می افتد: گویی نویسنده عجله دارد برای آنکه هر چه زودتر پیام خود را انتقال دهد. گاه اما پیام داستان از زبان شخصیت های اصلی و بازبانی کلیشه ای بیان می شود: پیامی که خود خواننده می تواند آن استنباط کند. برای مثال پایان داستان «فرشته سفیدپوش»: «با خودش فکر کرد مطمئناً هر چیزی یک وقتی و یک جایی تمام می شود، از سرم گرفته تا ساده ترین روابط آدم ها.»

گزینش و ترتیب داستان ها مناسب است: مخصوصاً انتخاب داستان آخر که با این جمله تمام می شود: «چه مرگشون شده؟ یعنی ولمون کردن این جا که بمیریم؟» گویی همه داستان هایی که قبل از آن آمده اند به این نتیجه می رسند یا به این چند جمله از داستان «رفتگر»: «همه مان هم که آخر سر لیز می خوریم و می افیم توی دامن خدا. مسئله این است که کسی نمی داند کجا قرار است لیز بخورد؛ کدام پیاده رو؟ کدام خیابان؟ چه بسیار وزیر وکیل هایی که از بالا لیز خورده بودند سمت پایین و چه بسیار رفتگر هایی که آن ها هم لیز خورده بودند. اما بین این لیز خوردهن ها زمین تا آسمان فرق است؛ لیز خوردن وزیر کجا و لیز خوردن رفتگر کجا؟»

زفاف می داند درباره چه چیزی باید بنویسد: آن چیزی که درد ورنج اش را در طول زندگی خود احساس و حمل کرده است و حال با آوردن داستان هایی که به قول مترجم، حتی گاهی از آوردن اسم برای شخصیت های خود خودداری می کند (چرا که بیشتر از آنکه شخصیت محور باشد، روایت محور است)، به دنبال انتقال درد ورنج خویش است و چه بهتر از ادبیات برای پیوند تجربه های او با دیگر افراد! پیوندی که -خود آگاه یا ناخود آگاه- مسائل و مشکلات دیگر جوامع از جمله ایران را به چشم می آورد. گویی درد و رنج، ما را با دیگر جوامع پیوند می دهد.



همه ی تلاش گراسکوپ این است که با رفت وآمد بین سطور رمان ها، به زندگی امروز ما پل بزند. «آنا کارنینا» را بازخوانی می کند، در زندگی تالستوی کند و کاو می کند. تا برسد به این نصیحت تالستوی که: «شما همیشه نمی توانید آرام باشید، اما هروقت در زندگی تان اوقات آرام و آرام بخشی داشتید، باید ارزشش را بدانید و سعی کنید آن لحظات را طولانی تر کنید.» پس درس رمان «آنا کارنینا» این است: «ما باید سعی کنیم بفهمیم واقعاً چه کسی هستیم تا بتوانیم زندگی اصیل تری داشته باشیم.»



معرفی کتاب

روان شناسی دموکراسی

نویسنده: درن ج. لیلکر،

بیلور اسلان اوزگول

مترجم: نازی اکبری

انتشارات: ققنوس

قیمت: ۱۶۰ هزار تومان



مسعود شاه حسینی

خبرنگار گروه فرهنگ

کتاب «روان شناسی دموکراسی»، نگاهی روان شناختی و انتقادی به یک پرسش مهم است: «چرا و چگونه مردم در سیاست مشارکت می کنند یا از آن کناره می گیرند.» این کتاب آن گونه که مترجم آن، نازی اکبری اشاره کرده، با تحلیل رویدادهایی مانند بهار عربی، برگزیت، جنبش «جان سیاهان مهم است» انتخابات آمریکا ۲۰۲۰، و همه گیری کووید ۱۹، درباره تأثیر رسانه ها و کارزارهای سیاسی بر ادراک و رفتار شهروندان نوشته شده است. نویسندگان کتاب، درن جی. لیلکر، دانشیار ارتباطات سیاسی در دانشگاه بورنموث انگلستان و بیلور اسلان اوزگول، استادیار ارتباطات سیاسی در دانشگاه برنول لندن هستند که حاصل ترکیب تخصص شان، اثری شده که هم در باره ارتباطات سیاسی است و هم بحث های خواندنی در خصوص مبانی روان شناختی مردمان جوامع دموکراتیک دارد. این کتاب خواننده را به سفری برای شناخت و واکاوی فرآیندهای شناختی و عاطفی شهروندان از لحظه مواجهه با اخبار سیاسی تا مشارکت فعالانه یا اعتراض های خیابانی می برد تا نشان دهد، در عصری که به پساحقیقت می شناسیم و از آن سونیز پوپولیسم در حال رشد است، دوام و کیفیت دموکراسی فقط وابسته به انتخابات و نهادها نیست، بلکه به احساس شنیده شدن، اعتماد، تعلق خاطر و باور به تأثیر گذاری شهروندان بستگی دارد.

کالبدشکافی روان شناختی شهروندی

تز اصلی کتاب «روان شناسی دموکراسی» این است که سلامت و ثبات یک دموکراسی ذاتاً به وضعیت روانی شهروندانش ارتباط تام و تمام وابستگی کامل دارد. نویسندگان در اثر تحسین شده شان فراتر از تحلیل های نهادی سنتی می روند و با زبانی ساده، گویا و روان استدلال می کنند که مفاهیمی مانند اعتماد، تعلق، کارایی سیاسی و هویت، نیروهای محرکه مشارکت یا بیگانگی سیاسی هستند. در حقیقت جراحان دموکراسی با کالبدشکافی ابعاد روان شناختی شهروندان جوامع دموکراتیک، سعی می کنند خوانندگان را به درکی شواهدمحور و تعمیق پذیر از واقعیت های آشکار ولی تلخ برسانند؛ این که بسیاری از شهروندان در دموکراسی های معاصر احساس نارضایتی، محرومیت و ناتوانی می کنند. روان شناسی دموکراسی تأکید می کند که ساختارهای فکری و رفتار سیاسی مردم را هیچان ها، هویت اجتماعی و روایت های غالب شکل می دهند و بدون درک پیوندهای روانی، نمی توان تهدیدها یا ظرفیت های واقعی این نوع نظام سیاسی را شناخت.

دموکراسی احساس شده را دریابید

لیلکو و اوزگول با این استدلال شروع می کنند که تعاریف سنتی دموکراسی که صرفاً بر انتخابات و نهادها متمرکز هستند، دیگر کفایت نمی کنند. نویسندگان با نقد تعاریف کلاسیک از دموکراسی، مفهوم «دموکراسی احساس شده» را پیش می کشند و صورت بندی می کنند؛ ایده ای که می گوید اعتبار یک نظام دموکراتیک، صرفاً به نهادها محدود نمی شود، بلکه به ادراک شهروندان از شنیده شدن و احترام هم بستگی دارد. با چنین مقدمه ای، صحنه برای تحلیل های عمیق تر در پنج فصل آینده کتاب آماده می شود؛ فصل هایی که در حقیقت هر کدام درباره یک جنبه متفاوت از تجربه های روان شناختی شهروندی است. در اولین فصل، برخی اصول دموکراسی مانند ماهیت توانمندسازی و چگونگی شکل گیری هویت ها تشریح می شوند. نویسندگان در این فصل توضیح می دهند که تجربه های افراد در دموکراسی های کامل، با تجربه های افراد در رژیم های اقتدارگرای

پنجشنبه ۲۶ تیر ۱۴۰۴
سال چهارم - شماره ۸۳۵

www.hammihanonline.ir

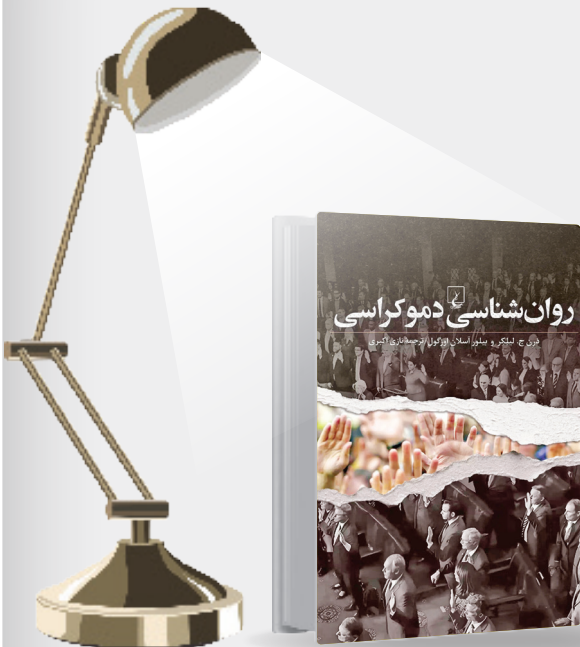
۱۵

مهیمن

کالبدشکافی ناراحتی دموکراسی

کتاب روان شناسی دموکراسی، راهنمای پی بردن به شکاف

نظریه های روان شناسی با تحولات سیاسی در جوامع معاصر غربی است



نابرابر و سرکوبگر متفاوت است. در این فصل درباره شهروند عاطفی بحث می شود و با تکیه بر نظریه هوش عاطفی، نقش احساساتی مانند ترس، خشم و امید را در هدایت رفتار سیاسی توضیح می دهد که بی توجهی به چشم انداز عاطفی شهروندان، به نادیده انگاری یکی از قدرتمندترین نیروهای شکل دهنده سیاست معاصر می انجامد. فصل دوم به شیوه پردازش ارتباطات سیاسی در عصر رسانه ها و اجتماعی و سوگیری های شناختی اختصاص یافته است؛ این فصل درواقع به بررسی تأثیر روایت های غالب و اهمیت بحث های آزاد و چندجانبه و ظهور پادروایت ها در نظام های دموکراتیک می پردازد. کتاب در فصل سوم، نگاهی عمیق تر به ساختارهای شناختی و هویت اجتماعی دارد، به خصوص بحث هایی درباره بحران اعتماد و کارایی سیاسی که به باور نویسندگان، فروپاشی اش انسجام دموکراتیک را تهدید می کند. تفکر درباره سیاست، موضوع فصل سوم کتاب است و در آن با استفاده از مفاهیم مجاورت و ظرفیت، چگونگی تفکر شهروندان درباره سیاست و اهداف شان را تحلیل می کند. همچنین توضیح داده می شود که چگونه تعلق به گروه ها و بحران اعتماد به نهادهای، ادراک سیاسی را شکل می دهد و چرا احساس بی قدرتی به نارضایتی و بیگانگی از دموکراسی منجر می شود. کتاب در فصل چهارم، به موضوع مشارکت می رسد و این ایده را پی می گیرد که کشورها تنها در صورت داشتن جامعه مدنی و مشارکت سیاسی دموکراتیک می شوند. نویسندگان ذیل همین موضوع، دلایل بی تفاوتی و انزوا، نقش امید و شبکه های اجتماعی و تأثیر منابع فردی در مشارکت را نیز واکاوی می کنند. فصل پنجم، جمع بندی هوشمندانه ای از کل مباحث کتاب است. لیلکو و اسلان اوزگول در این فصل تشخیص کلی شان از وضعیت روان شناختی دموکراسی های مدرن را شرح می دهند. آنها با مثال ها و شواهد عینی بسیار، می کوشند این ادعا را ثابت کنند که دموکراسی های امروز به بحران و ناراحتی روان شناختی دچارند و آثار کارایی ضعیف، قطبی شدن عاطفی و بدبینی گسترده در آنها بسیار مشهود است. کلیت کتاب نیز در نهایت می خواهد درباره پیامدهای همین وضعیت هشدار بدهد؛ یعنی شرایطی که شهروندان در برابر رهبران اقتدارگرای متکی به راه حل های ساده، آسیب پذیر می شوند و گفتمان های مدنی خواهی نیز پانمی گیرد.

دعوت به بازاندیشی درباره دموکراسی

به باور نویسندگان اگر پیچیدگی های روان شناختی دموکراسی ها درک شوند، اولین قدم برای دستیابی به راهکارهایی جهت تقویت سلامت دموکراتیک برداشته شده است. این کتاب دعوتی به بازاندیشی، درباره عملکرد دموکراسی ها و فرآیندهای سیاسی است که هویت و موجودیت شهروندان را شکل می دهند. این اثر تأکیدی بر اهمیت و بازسازی اعتماد و تقویت حس تأثیر گذاری شهروندان در جوامع دموکراتیک است و با مرکزیت بخشی به احساسات، هویت، اعتماد و... توضیحی قانع کننده به این واقعیت می دهد که بسیاری از شهروندان احساس بیگانگی و ناتوانی می کنند و در برابر پیام های پوپولیستی، آسیب پذیر هستند. کتاب «روان شناسی دموکراسی» با توجه به انسجام و ساختار منطقی، تحلیل های واضح و مطالعات موردی مرتبط، گذشته از این که یک متن آکادمیک ارزشمند است، که خوانندش برای هرکسی که به دنبال درک شکستگی دموکراسی و رفتارهای دموکراتیک در قرن بیست و یکم است، لطف های زیادی دارد.

سینمای جهان

سقوطی که نجات شد

درباره فیلم «طرح فنیقی» و سی اندرسون



محسن سلیمانی فاخر

منتقد فیلم

گاهی آدمی عمری را در هیاهوی بازارها، در ازدحام قراردادهای خونین و پشت میزهای چوب ماهون گم می کند. ژانرا کودا؛ همان تاجری که به «آقای ۵ درصد» شهره است، در این جهان خاکستری قد کشیده و دست هایش بوی نفت، آهن، پول و زر می دهد. اما وس اندرسون؛ این شاعر تصویر و ترکیب رنگ، او را در آستانه پیری در لبه ی پرتگاهی نرم قرار می دهد، پرتگاهی که شاید به دره ی رهایی و توبه ختم شود. چه چیزی این مرد را از تخت های چرمی و نقشه های جهانی اش جدا می کند؟ دختری با لباس سفید. دختری که قلب اش را به خدای خویش سپرده، که از پرده داری بیزار است، که در سایه سار ایمان اش به کارهای خیر دست می زند. دختری که حتی به پیرادران ناتنی خردسالش هم بحثی بی چشم داشت می بخشد، دختری که لایه لایه عطر مرطوب گلخانه، میان سبزینه ها، نگاهش طعنه ای است به تمام دنیاهای سیمانی پدر. در تلنگر دیدارهای پدر و دختری، کودرا برای نخستین بار سنگینی عمرش را حس می کند. حس می کند چگونه حضور آرام و بی مدعای این دختر می تواند سرنوشت یک امپراتوری را بلرزاند. اندرسون استاد قصه گفتن از همین لحظات است: لحظه هایی که در دل آنها حتی تبهکارترین مردان، در برابر درستی زانو می زنند. او آدم هایی را به جان مان می اندازد که میان قراردادهای تسلیحاتی، ناگهان ایستاده اند و چشم به گل های کوچک دوخته اند. گویی امید دارند هنوز می شود دوباره زندگی کرد.

کودرا، همان آقای بدنام سنگی دل و صورت، شعارش این بود: «شکست بخورید، اما تسلیم نشوید.» او با همین سرسختی توانست امپراتوری اش را بنا کند؛ روی لبه شمشیر، بر قراردادهایی که بوی باروت می دهند. اما این مرد قدرتمند، در دروشت تنهاتر از همه بود. هیچ کس جز پرستارش به او محبتی نشان نداده است. برای همین است که وقتی دخترش با همه روح خدایار و قلب نرم اش، مقابل اش می ایستد، چیزی در وجود او می شکند. او حتی در زیبایی هم نگاه اقتصادی و حسابگر دارد. به فرزندانش می گوید: «هیچ وقت نقاشی خوب نر: شاهکار را بخر.» برای او دنیا همیشه یا برد است یا باخت، یا شاهکار است یا هیچ. همین نگاه مطلق گراست که او را به سوی قلعه ها کشاند، اما بهایش را با فقدان مهر و آرامش پرداخته است.

اندرسون فیلم را با صحنه ای خشن و تکان دهنده می گشاید: سقوط یک هوپیمای اختصاصی. کودرا که حتی در لحظه ی خطر، جان خود را بر جان خلبان ترجیح می دهد، با بی رحمی محض او را زیر فشار تصمیمات سرد خود را می کند تا سقوط را تنها ببلعد. این مقدمه، تصویر روشنی از مردی می سازد که حتی در میان آتش و سقوط، به قدرت و بقای خویش می اندیشد. دوربین اندرسون این لحظه را با نماهای دقیق و قاب بندی های متقارن، اما پُر از تنش، می سازد تا خشونت این خودخواهی را در عین زیبایی بصری، درنکات تر کند. اما در نقطه ی مقابل، در پایان فیلم، همان مرد مغرور را در رستورانی کوچک می بینیم؛ او گارسن ساده ای شده که در سکوت و وقار، بشقاب غذا را جلوی مشتری می گذارد. اندرسون این بار همان ترکیب بندی های آشنا را در خدمت سکون و مهربانی به کار می گیرد، گویی از فرم بصری یکسان، برای القای دو قطب اخلاقی بهره می برد؛ از خشونت و خودخواهی در آسمان ها، تا آرامش و خدمت در کف زمین. در این دو سکانس، کارگردان با همان دقت تناظری در طراحی صحنه، مسیر تغییر شخصیت را نه فقط در روایت، بلکه در زبان تصویر نیز به تماشاگر منتقل می کند.

«طرح فنیقی»، قصه همان تغییر دیر هنگام است. مردی که عمری را وقف پیروزی های سرد و بی روح کرد، در پایان در برابر دخترش - که با ایمان و کارهای خیرش، تصویر روشنی از معنای دیگر زندگی است - زانو می زند؛ مردی که می فهمد شاید مهم تر از «شاهکار» که بر دیوار آویزان می کند، همان ساده و درست زیستن است. «طرح فنیقی»، قصه مسخی است که به واسطه ایمان و محبت دیگری ممکن می شود. گویی فیلم ساز باور دارد هنوز در شلوغ ترین جهان ها، جایی برای خدا، محبت و دگرگون شدن هست. در جهان او حتی تبهکارترین آدم ها، گوشه ای از دل شان را دست نخورده گذاشته اند.

